

راهبرد شراکت

کالین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا

ترجمه: سید مهدی مرادی

مقدمه مترجم

با وجودی که ایالات متحده آمریکا، به عنوان بزرگترین قدرت نظامی-اقتصادی، به رغم مخالفت‌های بسیار در حمله نظامی به کشور عراق باز نمی‌ایستد، کالین پاول وزیر امور خارجه این کشور، طی مقاله‌ای که برگردان آن در ذیل آمده، مدعی است ایالات متحده آمریکا همواره در تلاش بوده تا در روند سیاست خارجی خود منافع و علایق دیگر دوستان و شریکها را مد نظر قرار دهد. گویا راهبرد امنیت ملی این کشور این عبارت را سرلوحه قرار داده است که: «ایالات متحده آمریکا، از مردم و منافع خود در داخل و خارج از طریق شناسایی و نابودی تهدید پیش از اینکه به مرزهای کشور برسد، دفاع می‌کند و در همان حال که ایالات متحده به دنبال یارگیریهای پایدار به منظور حمایت از جامعه بین‌المللی خواهد بود، در صورت نیاز از

اقدام یک جانبه پرهیز نخواهد کرد. زیرا این کشور حق دفاع از خود را به وسیله پیش دستی در حمله علیه تروریستها محفوظ می‌دارد؛ پیش دستی به منظور جلوگیری از آسیب به مردم و کشورمان، و ایالات متحده دولتها را نسبت به پذیرش مسئولیت حاکمیت خود یا متقاعد خواهد کرد و یا مجبور خواهد نمود.^(۱) اما در واقع با چنین برداشتی تمایلات یک جانبه‌گرایی خود را تا سرحدات جنگ افزایش می‌دهد. تمایلی که حمله نظامی به عراق نماد آن به شمار می‌رود.

با این حال، دستگاه دیپلماسی این کشور به دلیل قرار داشتن در یک محیط دیپلماتیک هرگز خواهان صحه گذاشتن بر رفتارهای نظامی این کشور نیست و در نتیجه توجیه این گونه رفتارها را همواره با منطق صلح، دموکراسی، آزادی و امنیت مبتنی دانسته است و البته غیر از این نمی‌توان انتظار داشت. بر این اساس، وزیر امور خارجه ایالات متحده در متن زیر سیاست خارجی کلان و اقدامات این کشور را در نقاط مختلف جهان اظهار داشته و در تلاش است تا به

1. US National Security Strategy

منتقدان سیاست خارجی این کشور، چه در داخل و چه در خارج، این موضوع را تفهیم نمایند که ایالات متحده به منظور مبارزه با تروریسم، حفظ صلح، امنیت، و ترویج دموکراسی خواستار همکاری گسترده با اعضای جامعه بین‌المللی و به ویژه دوستان لیبرال دموکرات خود است. این همکاری اگرچه ممکن است همواره میسر نگردد، اما اهمال در آن هرگز قابل پذیرش نخواهد بود.

با اینکه جورج بوش در سخنرانی خود

در دانشگاه نظامی وست پوینت بر اهمیت

جنگ برای آزادی و صلح و همکاری با

قدرتهای بزرگ تأکید نموده است، در عمل

رفتار خارجی ایالات متحده را با چالشهایی از

سوی جامعه بین‌المللی مواجه ساخته است و

این احتمالاً ناشی از تفکر محافظه‌کاری

است که نظام بین‌المللی را بر جامعه

بین‌المللی رجحان می‌دهد: «انگیزه مردم ما

همواره فراخ‌تر از دفاع از مردم ماست. ما

می‌جنگیم، همچنان که تاکنون فقط برای

صلح جنگیده‌ایم. صلحی که معطوف به

آزادی است. ما از صلح در برابر تهدیدهایی

که تروریستها و ستم‌پیشه‌گان برای آن به

وجود آورده‌اند، دفاع خواهیم کرد. ما از طریق برقراری روابط خوب با قدرتهای بزرگ از صلح محافظت خواهیم کرد. ما صلح را در هر نقطه از جهان از طریق تشویق به ایجاد جوامع باز و آزاد استمرار خواهیم بخشید.»^(۱) در واقع خود متن سخنرانی که در زیر می‌خوانید بیش از هر تفسیری بیانگر چگونگی برخورد ایالات متحده با مسایل بین‌المللی است.

گسترده و ژرف

امروزه اغلب افراد، هنگامی که به

سیاست خارجی ایالات متحده می‌اندیشند،

ابتدا و گاهی، تنها به ابعاد مبارزه با تروریسم

فکر می‌کنند: یعنی مسئله بازسازی عراق و

افغانستان، مشکلات خاورمیانه و

هسته‌های تروریستی که در آسیای جنوب

شرقی، اروپا و حتی ایالات متحده در

کمین‌اند؛ این نگرانی طبیعی است. تروریسم

بین‌الملل به معنای واقعی کلمه در ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱ به کشور ما حمله کرد و مردم

خشمگین آمریکا، به دلایلی کاملاً قابل درک،

خواهان اعمال عدالت در مورد مسئولین این

1. Bush, G., West Point Univ. Speech, New York, June 1, 2002.

حادثه می باشند. ضمن اینکه آنان خواستار آنند تا بدانند که دلیل وقوع این حمله چه بوده و خواستار سیاستی خارجی هستند تا به آنان اطمینان بخشد چنین وقایعی هرگز دوبار رخ نخواهد داد.

این موضوع که مبارزه با تروریسم تبذیل به اولویت نخست سیاست خارجی ایالات متحده شده نیز مسئله ای طبیعی است و تا هنگامی که لازم باشد نیز در اولویت باقی خواهد ماند؛ زیرا تروریسم - که به طور بالقوه به مقوله گسترش سلاحهای کشتار جمعی ارتباط دارد - امروزه جدی ترین تهدید علیه جان مردم آمریکا به شمار می رود. از میان بردن تروریسم اولویتی است که نه تنها از عملیات نظامی، که از همکاری چند جانبه در اعمال قانون و تبادل اطلاعات نیز برای مهار تروریستها و بازداشتن طرفداران حکومتی آنها بهره می گیرد. این مبارزه شامل تلاشهایی است که هم تروریسم را به عنوان ابزاری سیاسی بد نام می کند و هم موجب کاهش منابعی می شود که موجبات ایجاد انگیزه و جذب نیروی تروریستی را فراهم می آورد، اما دامنه

سیاست ایالات متحده از مبارزه با تروریسم فراتر می رود. در واقع، سیاستی که محدود به برخورد با تهدیدهای آنی باشد، در نهایت موفق به ناکام کردن آنها نخواهد شد؛ همان گونه که خالی کردن آب داخل قایق موجب ترمیم شکاف آن نمی شود. البته تمرکز شدید بر خطوط محوری و اصلی مبارزه با تروریسم، درک واقعیت راهبردی آمریکا را برای مردم دشوارتر از همیشه کرده است. همه ما با این جمله کوتاه که می گوید می توان اسب را به سمت آب هدایت کرد اما نمی توان وادار به نوشیدنش کرد، آشناییم. به نظر می رسد که در این زمانه حکومتها قادرند سیاست خارجی درستی تدوین نمایند، اما نمی توانند موجب پذیرش و فهم آن توسط مردم شوند.

دیدگاه رییس جمهور (ایالات متحده) بوش

متهم کردن رییس جمهور به اینکه هیچ تصویری نسبت به جهان نداشته و فاقد راهبرد است، همواره برای منتقدان همه دولتهای ایالات متحده، بدون استثنا، در حکم جمله ای کلیدی در جلب توجه

مخاطبین بوده است. همه مشکلات ناشی از همین نقص می باشد، به نحوی که گویی در غیر این صورت جهان بهتر و همچنین سیاستی برای تبدیل آن تصور به واقعیت دارد. من به این موضوع آگاهی و هنگام شکل گیری آن حضور داشتم. اولین بار در

سپتامبر ۲۰۰۲ راهبرد رییس جمهور در قالب سیاست امنیت ایالات متحده به اطلاع عموم رسید. در این متن کوتاه که کمتر از ۴۰ صفحه است، اولیتهای سیاست ایالات متحده در هشت قسمت اساسی شرح داده شده است. تمامی این قسمتها حاکی از سیاستی منسجم، گسترده و عمیق است؛ سیاستی که طیفی گسترده از مسایل را شامل می شود، نگاهی به آینده وجود دارد و به همان مقدار که با فرصتهایی که برای ایالات متحده ممکن است پیش آید سازگار است، با خطرانی که احتمال مواجهه با آن را دارد نیز سازگار می باشد.

بدیهی است سند راهبرد عمومی نمی تواند همه آنچه را که رهبران ایالات متحده انتخاب می کنند، بی پرده منعکس نماید. با اعلام هر آنچه می اندیشیم و در نظر می گیریم، نه به نفع خود و یا متحدانمان

بلکه به نفع مخالفان عمل کرده ایم. با این همه، بیانیتهای عمومی این دولت بسیار صریح بوده اند. این بیانیتهای انعکاس دهنده شخصیت رییس جمهورند، مردی که نظر خود را با قاطعیت بسیار بیان کرده و به هر آنچه بیان می کند، باور دارد.

به همین دلیل، درک این موضوع که اغلب ناظران داخلی و خارجی، درک سیاست خارجی مان دچار سوء تفاهم می شوند، عجیب است. راهبرد ایالات متحده در ابعاد گسترده ای با این اتهام روبه روست که از اساس یک جانبه طراحی شده است؛ این صحت ندارد. آمریکا اغلب متهم است به اینکه در به کارگیری شیوه های نظامی زیاده روی می کند؛ این هم صحت ندارد. اغلب این گونه توصیف می شود که بیش از حد درگیر مسئله تروریسم است و به همین دلیل نسبت به جنگهای پیش گیرانه در سطح جهانی تمایل دارد؛ این مسئله اصلاً صحت ندارد.

چنین تحریفاتی تا حدودی در محتوای کلام توضیح داده می شوند. سیاست امنیت ملی مفهوم پیش گیری را در دوران پر تنش پس از واقعه ۱۱ سپتامبر آشکار ساخت

و برای این کار دلایل روشنی وجود داشت. یکی از این دلایل به مردم آمریکا اطمینان می‌بخشد که دولت دارای درکی عمومی از مسایل است. همان‌طور که رییس‌جمهور بوش گفته است و همه افراد معقول آن را درک می‌کنند، در صورت مواجهه با خطری قطعی که قادر به بازداشتن آن با امکاناتی که در اختیار داریم نباشیم، باید با آن برخورد کنیم. نباید منتظر ضربه بود و نباید اجازه داد پیش از اینکه وارد عمل شویم، حمله‌های بعدی روی دهند.

دلیل دوم قرار دادن مفهوم پیش‌گیری در متن راهبرد امنیت ملی این بود که به مخالفان بفهمانیم که در مخمصه‌ای جدی افتاده‌اند. ایجاد اضطراب میان گروه‌های تروریستی احتمال این را که بفهمند باید به اقداماتشان خاتمه دهند یا در غیر این صورت به دام خواهند افتاد، افزایش می‌دهد. به علاوه، فشار کت برخی از کشورها در تروریسم به دلایل فرصت‌طلبانه است و نه باورهای اعتقادی. باید به رهبران چنین کشورهایی اخطار داده می‌شد که هزینه‌های بالقوه فرصت‌طلبی آنان افزایش

یافته است. اینها همه دلایلی معقول هستند، اما برخی از ناظران درباره ابعاد مفهوم پیش‌گیری در سیاست خارجی و محوریت آن به‌طور کلی در راهبرد ایالات متحده اغراق کرده‌اند. در مورد ابعاد مفهوم پیش‌گیری باید گفت که این سیاست تنها در مورد تهدیدهای بازیگران غیررسمی، همچون گروه‌های تروریستی که نمی‌توان جلوگیری گرفت، اعمال می‌شود. هرگز قرار نبوده است که پیش‌گیری جایگزین بازدارندگی شود، بلکه می‌بایست تنها محاسبات آن را تکمیل کند. در مورد محوریت داشتن آن باید بگوییم که این‌طور نیست، بحث پیش‌گیری در راهبرد امنیت ملی تنها در دو جمله و در یکی از هشت قسمت نام برده مطرح شده

است. برخی از افراد در داخل کشور سیاست امنیت ملی را به دلایلی متعصبانه تحریف کرده‌اند، با این قصد که دولت بوش را با تبدیل ترس از پیش‌گیری به چیزی شبیه «صدای موشکها»^(۱) در دوران جنگ سرد در سده بیست و یکم، بد جلوه دهند. در عین حال برخی دیگر در خارج از کشور، آشکارا مقاصد ایالات متحده را با ارایه تصویری

نقش اساسی ناتو و دیگر متحدان ایالات متحده، از جمله سازمان ملل تأکید می نماید. باور نمی کنید؟ شاید این عدم باور به این دلیل است که تفسیری گسترده به شدت مدعی بود که تصمیم اخیر رییس جمهور در پی صدور قطعنامه ای جدید در شورای امنیت سازمان ملل درباره بازسازی عراق پس از جنگ به شدت در تضاد با سیاست است. برای اینکه این گونه نگریست، باید این واقعیتها را نادیده گرفت که رییس جمهوری بوش، در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ در سازمان ملل حضور یافت تا برای اعمال مواردی که خود مطرح کرده بود، قطعنامه صادر کند (در

کل ۱۶ قطعنامه)، که قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت - که به دولت عراق هشدار می داد تا به الزاماتی که در چارچوب قطعنامه های پیشین سازمان ملل به آن متعهد شده بود، وفادار بماند - در نوامبر ۲۰۰۲ به اتفاق آرا تصویب شد، در تلاش صدور قطعنامه ای تکمیلی بودیم که جامعه بین الملل را در ماههای قبل از آغاز عملیات آزاد سازی عراق با یکدیگر متحد کند، که در ماه مه ۲۰۰۳ پس از عملیات آزاد سازی عراق به سازمان ملل رفتیم تا از قطعنامه

معکوس تحریف نموده اند. این افراد با قرار دادن تاریخ سیاسی لکه دار خود در مقام یک مرجع، این سؤال را مطرح کرده اند که اگر قدرتی که ایالات متحده دارد در اختیار داشتند، چه می توانستند بکنند و به اشتباه، مقاصد خود را که مبنی بر اندیشه های هابس است، بر حساسیتهای ما که بیشتر بر نظرات لاک تکیه دارد، فرافکننده اند. در هر حال، تحریف راهبرد سیاستهای خارجی نیاز به تصحیح دارد. این تحریف به ناظران صادقی که سعی در درک سیاست ایالات متحده دارند، لطمه می زند و بر تعصبات غیر منطقی تأثیر می گذارد.

اهمیت شراکت

راهبرد امنیت ملی ایالات متحده ما را به اعمال پیش گیری در شرایطی خاص که حدود آن مشخص است، متعهد می کند و ما همچنان با این باور که غرابت آن بیشتر در صراحت آن نهفته است تا در محتوای آن پای می فشاریم. اما این بدان معنا نیست که سیاست ما با پیش گیری تعریف می شود. از همه مهم تر اینکه سیاست رییس جمهور، نوعی سیاست شراکت است که به شدت بر

۱۴۸۳ که درباره برداشتن تحریمهای منسوخ شده عراق بود حمایت کنیم، و در ماه اوت قطعنامه ای که شورای حکومت عراق به رسمیت می شناخت، پیگیری و از آن حمایت کردیم.

اگر هیچ یک از این کارها را طی ماههای متمادی انجام نداده بودیم، تصمیم رییس جمهور مبنی بر مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۰۳ و ادامه تلاشهایش تا زمانی که قطعنامه ۱۵۱۱ در ۱۶ اکتبر با ۱۵ رأی موافق و هیچ رأی مخالف به تصویب رسید، گسستی عظیم از سیاست می بود. اما دولت بوش همه این کارها را انجام داد. در واقع به عقیده ما عدم مراجعه به سازمان ملل در زمانی که مرحله بعدی بازسازی عراق فرا رسیده بود، انحراف از سیاست می بود. اگر انحرافی در این جا صورت گرفته، انحراف تفسیرها از اصول اساسی منطق است.

شراکت، شعار راهبردی ایالات متحده در دولت حاکم است. شراکت به معنای تمکین سایرین نیست، بلکه به معنای کار کردن با آنهاست. به جز پشتیبانی از شراکتهایی که به ارث برده ایم، رییس جمهور

به دنبال شراکتهایی جدید است تا به چالشهایی جدید بپردازد. برخی از این شراکتها ابعادی جهانی دارند، مانند صندوق جهانی اچ. آی. وی (ایدز) و برخی دیگر منطقه ای هستند، مانند: طرح پیشنهادی مشارکت خاورمیانه که در جهت اصلاحات آموزشی، اقتصادی و سیاسی در جهان عرب مهیا گردیده است. اصول فراتر از شراکت است. راهبرد رییس جمهور بیش از هر چیز دیگر در ترویج آزادی و شرافت انسانی در سراسر جهان ریشه دارد. به گفته رییس جمهور بوش، آمریکا باید برای تأمین نیازهای مسلم مقام انسان استوار بایستد. نیازهایی چون قانونمندی، محدود کردن قدرت مطلق دولت، آزادی بیان، آزادی پرستش، عدالت برابر، احترام به زنان، آزادی مذهبی و قومی و احترام به زندگی خصوصی افراد. امروز ما نیز همانند همیشه از این ارزشها دفاع می کنیم. این ارزشها در تمامی شراکتهایی که به وجود آورده و می پرورانیم، وجود دارند. تجارت آزاد و ابتکارات جدید آمریکا برای توسعه اقتصادی نیز به طرز مشهود در راهبردهای رییس جمهور به چشم می خورد. منطقه تجارت آزاد قاره آمریکا قانون گسترده

در گریه‌های منطقه‌ای به میزان اهمیت نقش آن در وادار کردن اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها به پذیرفتن صلح دائم نیست. بدیهی است که هنوز به این هدف نرسیده ایم، اما سیاستهای این دولت برقراری صلح را نزدیک‌تر کرده است.

دولت بوش در دوسال اول حکومت خود به خاطر فعال نبودن در حل درگیری میان اعراب و اسرائیل به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. از نظر بسیاری فعال تر بودن به معنای صرف سرمایه‌های ریاست جمهوری و کابینه در دیدارهای دولتهاست. کما اینکه چنین فعالیتهایی نزدیک به یک دهه اتفاق افتاده، بدون اینکه در برطرف کردن درگیری موفق بوده باشند. اما تدبیر سیاسی می‌تواند شکل‌های مناسب‌تر و متفاوت به خود گیرد.

در واقع، ما برای پیش برد صلح تلاش بسیار نموده ایم و اگرچه این تلاش اغلب در سکوت اتفاق افتاده، تحلیلهایی درست از شرایط ارایه شده و بر همان اساس سیاستهایمان را مشخص کرده ایم. به همین سبب شراکت دیگری تحت عنوان چهار محوری را بنیان نهادیم که متشکل از ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل بود و طرح نقشه

فرصتهای مساعد و رشد آفریقا، به ویژه شرح چالش هزاره از طلایه داران سیاست ما در این حوزه اند. تلاشها برای کنترل گسترش سلاحهای کشتار جمعی نیز بخشی از راهبرد رییس جمهور است. این تلاشها به طرح مبتکرانه گسترش امنیت در ماه مه ۲۰۰۳ انجامید که تلاشی بود میان ۱۱ کشور تا از انتقال موادی که به نحوی به سلاحهای کشتار جمعی مرتبطند، به کشورهای مورد نظر جلوگیری نماید. در سپتامبر ۲۰۰۳ امضا کنندگان بر سر خط مشی‌های اجرایی اساسی به توافق رسیدند و رییس جمهور در سخن خود خطاب به مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۴ سپتامبر از سایر کشورها نیز دعوت کرد تا به آنان بپیوندند.

راهبرد رییس جمهوری بوش، همچنین خواستار ایفای نقش در جهت کمک به حل درگیریهای منطقه‌ای است. این درگیریها نه تنها موجب رنجش بسیار می‌شوند، بلکه می‌توانند گسترش یافته و جوامع آرام را نیز در برگیرند و همچنین آتش تروربسم را شعله ور نمایند. در هیچ درگیری، اهمیت نقش ایالات متحده در حل

راه از درون این مجموعه بیرون آمد و رییس جمهور در ماه ژوئن ۲۰۰۳ به عقبه در اردن سفر کرد تا طرفین را به آن متعهد کند. از همه مهم تر اینکه، دریافتیم برای پیروزی نیروهای صلح فلسطینی، لازم است اصلاحاتی بنیادین در درون حکومت فلسطین شکل گیرد. پس از آنکه آشکار شد ایالات متحده مانع تلاشهای اسرائیل مبنی بر دفاع از خود در برابر تروریسم نخواهد شد، فشارهایی برای شکل گیری اصلاحاتی واقعی در درون جامعه فلسطینیان افزایش یافت. این هم گرایی به نخست وزیری امیدوار کننده محمود عباس انجامید.

متأسفانه یاسر عرفات، رهبر فلسطین، تلاشهای عباس را متوقف کرد و جانشین او، احمد قریع نیز با مانع مواجه شده است. عرفات، رهبر فلسطین، طرف گفتگوی صادقی برای برقراری صلح نبوده بلکه برعکس، مانعی در این مسیر بوده است. هر چند امیدمان به پیشرفت را به طور موقت از دست داده ایم، اما امروز بر همگان روشن است که مشکل اصلی کجاست. در هر حال ما مجبوریم تا در نهایت بر این مشکل غلبه کنیم. به علاوه، در حال حاضر تعداد کسانی

که در اسرائیل از رهبران برجسته فلسطین، که به معنای واقعی کلمه به دنبال صلحی افتخار آمیز و دایم هستند، حمایت می کنند، روبه افزایش است. این موضوع حاکی از پیشرفت است، اگرچه همه چیز در این درگیری اغلب غم انگیز و مأیوس کننده به نظر می رسد.

در گیریهای سایر مناطق نیز نیازمند توجه ما بوده است. ایالات متحده از رنج مردم لیبریا روی نگردانده و ماهرانه سعی در پایان بخشیدن به درگیریها در سودان و جمهوری دموکراتیک کنگو است. نیاز به پیشرفت مستمر در بالکان، ایرلند شمالی و تیمور شرقی نیز بر ما پوشیده نیست و اغلب این پیشرفت از طریق حمایت سایر دولتهایی که در این راه پیش قدم شده اند صورت می گیرد. به عبارتی دیگر، ما همچون شریک یکدیگر عمل می کنیم.

عصر همکاری

تصمیم به گسترش روابط بر اساس همکاری میان قدرتهای بزرگ نیز از اولویتهای سیاست گذاری است که در راهبرد امنیت ملی مطرح شده و راه حل رسیدن به

نتیجه‌ای موفقیت آمیز در مقوله مبارزه با تروریسم نیز درست همین جا نهفته است. اینکه بگوییم جهان تغییر کرده از بدیهیات است، در هر حال جهان همواره در حال تغییر است، اما مشخص کردن چگونگی تغییر خالی از اهمیت نیست. به نظر من آنچه در غروب ۹ نوامبر سال ۱۹۸۹ اتفاق افتاد، مهم‌ترین نقطه تغییر در سالهای اخیر است. در این تاریخ دیوار برلین برای نخستین بار و برای همیشه در هم شکست که حکایت از پایان دوران جنگ سرد و در فاصله‌ای نه چندان دور، اتحاد جماهیر شوروی بود. این وقایع یکی پس از دیگری به دوران نزاع میان آزادی و نظام استبدادی که بیشتر سالهای سده بیست را شکل می‌داد، پایان بخشید. رئیس‌جمهور اهمیت چنین وقایع چشم‌گیری را درک می‌کند. همان‌طور که در متن سیاست امنیت ملی نوشت: از زمان ظهور دولت ملی در سده هفدهم تا کنون، امروزه جامعه جهانی بهترین مجال را برای ایجاد دنیایی که در آن قدرتهای بزرگ به جای اینکه مدام در حال تدارک جنگ باشند، در راه صلح با یکدیگر به رقابت می‌پردازند، پیدا کرده است. امروزه ما

قدرتهای بزرگ جهان، یکدیگر را همسو می‌پنداریم. چنین پیشرفتی تنها یک خیر خوب نیست، بلکه خبری انقلابی است. عاداتهای شاهانه قدرتهای بزرگ طی سالیان دراز - در طول سده‌هایی متمدنی - منابع و استعداد های بی‌شماری را به جنگیدن به منظور کسب خاک، شهرت و طلا ضایع کرده‌اند. بیهوده بودن چنین عاداتی در سده بیست و یکم مبرهن شده است. تملک سرزمینهای پهناور، منابع فیزیکی خام و قدرت جسمانی نه سعادت را تضمین می‌کند و نه صلح را. آنچه تضمین‌گر این دو است، سرمایه‌گذاری بر سرمایه انسانی، اتحاد اجتماعی، تجارت و همکاری میان کشورهاست.

منابع قدرت و امنیت ملی یک کشور بدین ترتیب دیگر نیازی به تهدید امنیت دیگران نخواهد داشت. شناخت روشنگری و باور عمیق بنیان‌گذاران آمریکایی بر این مبنی که سیاست لزوماً نباید همیشه رقابتی بده - بستانی باشد، آن قدر توسط افرادی در سراسر جهان اتخاذ شده که تفاوتی کیفی را در سرشت روابط بین‌الملل نوید دهد. اگر

قدرتهای دنیای امروز جای هدر دادن مردم و گنجینه‌ها و طبق روال گذشته مخالفت با هم، با یکدیگر همسو شوند تا مشکلاتی را که میان همگی آنها مشترک است حل کنند، خواهیم توانست تاریخ را از این میزان بلاهت انسانی رها سازیم.

روشن است که تروریسم یکی از این مشکلات مشترک است و راهبرد آمریکا تلاش دارد تا این مشکل را قرار دادن آن در حوزه مدیریت روابط بین الملل کلیدی این کشور حل کند. از نظر ما مبارزه با تروریسم و پرورش روابط سازنده میان قدرتهای بزرگ مسایلی نیستند که در تناقض با یکدیگر قرار گیرند. ما مبارزه با تروریسم را با نگاهی به سوی همکاری میان قدرتهای بزرگ رهبری می‌کنیم و جهت موفقیت در مبارزه با تروریسم به دنبال همکاری گسترده میان قدرتهای بزرگ هستیم.

منطق این نگرش دوگانه براساس این واقعیت است که تروریسم نظم جهانی را تهدید می‌کند و به همین دلیل میان تمام قدرتهایی که برای صلح، سعادت و قانونمندی ارزش قائلند، نفعی مشترک ایجاد می‌نماید. دنیای متمدن بیش

از هزار سال را صرف کاهش ویرانگری جنگ کرده است و تمایز گزاردن میان افراد غیر نظامی و رزمندگان بخش عمده‌ای از این روند بوده است. اما هدف تروریسم از میان بردن این تمایز است. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم چنین اتفاقی رخ دهد، نه به این دلیل که می‌خواهیم بار دیگر در برابر جنگهای رایج بزرگ جهان را ایمن کنیم که باید به مردم - در هر کجا که هستند - اطمینان بخشیم که جهان با پایان یافتن جنگ سرد تنها نوعی از خطر را با نوعی دیگر معاوضه نکرده است. در صورتی که ترسهای جدید جایگزین ترسهای قدیمی شوند، پیروزی آزادی بی معنا خواهد شد.

نفع مشترک میان تمامی قدرتهای بزرگ در شکست تروریسم فرصتی نادر و چشمگیر را به وجود می‌آورد؛ ایالات متحده فرصت لذت بردن از روابطی عالیه را با تمامی قدرتهای بزرگ جهان به طور هم‌زمان دارد. بدیهی است که ما در این زمینه جلوتر از نقطه صفریم، چون از نعمت دوستیهای پایدار بی‌شمار برخورداریم و هیچ یک از این دوستیها مهم‌تر از دوستیهایی که در ناتو پاس داشته شده‌اند، نیستند.

دوستانی بسیار نزدیکند و به همین دلیل است که رییس جمهور هنگامی که سخن از اروپا به میان می‌آورد، مدام درباره شراکت و نه قطبیت سخن می‌گوید. برخی از مسئولین معتقدند که باید به سمت جهانی چندقطبی حرکت کرد. ما با این نظر موافق نیستیم، نه به این دلیل که به رقابت و گوناگونی ارج نمی‌نهمیم، بلکه به این دلیل که میان خانواده‌ای از کشورها که ارزشهای اساسی شان مشترک است، قطبیت ضرورت ندارد. ما بر این باوریم که تلاش برای فایق آمدن بر اختلافات عاقلانه‌تر است تا در قطبی کردن بیشتر مشکلات.

پذیرش قدرتهای بزرگ

ما سخت می‌کوشیم که تا با کشورهای کوچک و بزرگ، کهن و نو، بهترین رابطه ممکن را داشته باشیم، اما به دلایل عملی بر روابط با قدرتهای بزرگ به خصوص قدرتهایی که در گذشته با آنها دچار مشکل بوده ایم، به ویژه روسیه، هند و چین متمرکزیم.

روابط ما با روسیه به طرزی چشمگیر از آن غروب نوامبر ۱۹۸۹ تغییر شکل یافته است. مردم آمریکا و روسیه دیگر

برخی از ناظران پیش بینی کرده بودند که ناتو پس از جنگ سرد از بین می‌رود، برخی دیگر احتمال می‌دادند ایالات متحده و اتحادیه اروپا در آستانه برخورد قرار گیرند. هیچ یک از این پیش بینیها به وقوع نپیوست و نخواهد پیوست. نه تنها ناتو پا برجا مانده است، بلکه عضویت آن و مأموریت‌هایش هر دو گسترش یافته‌اند. در مورد روابط ما با اتحادیه اروپا نیز هرگز برنامه کار مشترک به این اندازه گسترده و به گونه‌ای متقابل قابل توجه نبوده است، از گسترش تجارت آزاد گرفته تا تلاشهای مشترک در فعالیتهای ضد گسترش سلاحهای کشتار جمعی.

درست است که ما با برخی از

قدیمی‌ترین و ارزشمندترین متحدانمان در ناتو اختلاف نظر داشته‌ایم، اما اینها اختلافاتی هستند که میان دوستان رخ می‌دهد. شراکت میان اروپا و آمریکا به طور جدی بر منافع و ارزشهایی مشترک استوار است که نه با اشخاص خصومت دارد و نه برداشتهای متفاوتی که برخی اوقات پیش می‌آیند می‌توانند آن را از مسیر منحرف کنند. ما در اروپا هم دوستانی قدیمی و هم دوستانی جدید داریم. همه آنها در نهایت

زرادخانه‌های موشک را که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، به طرف یکدیگر نشانه نمی‌روند. به یمن رهبری دو کشور اکنون به شدت از تعداد کارخانه‌های راهبردی اسلحه‌سازیمان کاسته شده است. مسکو نیز شریکی متعهد در مبارزه با تروریسم و منع گسترش جهانی سلاح‌های کشتار جمعی است.

روابط تجاری ایالات متحده - روسیه نیز گسترش یافته و گسترده‌تر هم خواهد شد، تا جایی که نفع دو جانبه حاصل شود. ایمان به بخش انرژی نیز از اهمیت والایی برخوردار است. روابط جدیدی که میان روسیه و ناتو در حال شکل‌گیری است نیز مبتنی بر واقعیتی عینی است. حوزه فعالیت شورای ناتو - روسیه طیفی گسترده از تبادل اطلاعات درباره تروریسم گرفته تا همکاری جهت رسیدگی به بحران‌های بشر دوستانه و حفظ صلح را در بر می‌گیرد. این ارتباط می‌تواند تا جایی که میزان خلاقیت و تلاش دوجانبه اجازه می‌دهد، پیش رود. ما بیش از هر زمان دیگر به اروپایی یک پارچه، آزاد و آرام نزدیکیم. به یقین اروپایی با این مشخصات، روسیه و سایر جمهوریهای جدید

و از نو متولد شده‌ای را که از دل اتحاد جماهیر شوروی بیرون آمده‌اند، دربر می‌گیرد.

شاید از مهم‌ترین اتفاقات، هم‌گرایی فلسفه‌های اقتصادی و سیاسی ایالات متحده و روسیه باشد. امروزه روسیه دموکرات‌تر از همیشه است و بیشتر از اقتصاد بازار پیروی می‌کند. ما باید تا هنگامی که روسیه در حال برقراری نهادهای دموکراتیک خود است و بقایای فساد دوران شوروی در حال ریشه‌کن شدن است و قانون مندی به طور جدی پایه‌گذاری می‌شود، صبور باشیم.

بدیهی است که ما بر سر همه مسایل با یکدیگر اتفاق نظر نداریم. امیدوار بودیم روسیه از سیاست برخورد با عراق حمایت بیشتری به عمل آورد و همچنان امیدواریم روسیه موضعش را نسبت به برنامه هسته‌ای ایران تغییر دهد. ما همچنین درباره برخی از ابعاد سیاست روسیه در چچن اختلاف نظر داریم. اما به طور کلی ارتباطمان دیگر در خصومتی خودکار گرفتار نمانده است. ما دیگر به اندازه کافی به یکدیگر اطمینان داریم تا حتی پیچیده‌ترین مسایل بینمان را حل کنیم.

در حالی که روسیه همچنان در حال پیش برد دموکراسی است، در هند دموکراسی به تاریخ استقلال ۱۹۴۷ باز می‌گردد. با اصلاحات اقتصادی اخیر که ریشه‌ای نهادین دوانده است، هند در شرف تبدیل به اقتصاد بازار پیشرفته است. هر چند که هند، همان‌طور که مردم آن خود بیش از دیگران اذعان دارند، همچنان با مشکلات فراوانی مواجه است. بی‌سوادی، فقر، فروسایبی محیطی و زیرساخت‌های نامناسب همگی مانع پیشرفت می‌شوند. ما می‌خواهیم به هند در فایق آمدن بر این مشکلات کمک کنیم و می‌خواهیم به خود کمک کنیم تا با یکی از احترام برانگیزترین فرهنگ‌ها ارتباطی نزدیکتر داشته باشیم. به همین دلیل تلاش کرده‌ایم تا روابط خود را با هند عمیق‌تر نماییم. دو دموکراسی بزرگ جهان دیگر با یکدیگر بیگانه نیستند. در عین حال ما همچنان موفق شده‌ایم تا روابط خود را با پاکستان، که کشوری است با چالش‌های خاص داخلی خود، افزایش دهیم.

هند و پاکستان همچنان بر سر اینکه چه کسی باید بر کشمیر فرمان براند، با یکدیگر درگیرند. در سال ۲۰۰۲ وقوع جنگی اساسی میان آن دو، که احتمالاً شامل سلاح‌های اتمی نیز می‌شد، کاملاً ممکن به نظر می‌رسید. بنابراین، با همکاری با شرکایمان در اروپا و آسیا بسیج شدیم تا در پایان بخشیدن به این بحران کمک کنیم. از آن تاریخ تاکنون همواره تلاش کرده‌ایم تا با بهبود روابط موازیمان با هند و پاکستان آن را به مثلث حل درگیرها تبدیل کنیم. ما خود را به عنوان واسطه تحمیل نمی‌کنیم، اما سعی می‌کنیم از اعتمادی که میان خود و هر دو طرف ایجاد کرده‌ایم در دعوت آن دو به مصالحه با به‌کارگیری روش‌های صلح‌آمیز بهره‌گیریم. آنچه ایالات متحده در آسیای جنوبی انجام داده، طبق گفته رییس‌جمهور، «نمونه‌ای است از تبدیل بدبختی به فرصت». در مورد چین نیز کاری مشابه اما به گونه‌ای متفاوت انجام داده‌ایم. روابط چین و آمریکا در دوران دولت حاضر آمریکا، هنگامی که آن هواپیمای آمریکایی بدون برنامه ریزی قبلی در آوریل ۲۰۰۱ به جزیره هانیان پرواز کرد، بد آغاز شد. اما امروزه از بیش از ۳۰ سال پیش تاکنون که رییس‌جمهور ریچارد نیکسون برای نخستین بار به پکن سفر کرد، روابط میان ایالات متحده و چین در بهترین

حالت خود قرار دارد. این تنها به این دلیل نیست که حمله های ۱۱ سپتامبر ما را به طفره رفتن از اولویتهای مان وادار کرده است، و تنها به دلیل به حکومت رسیدن نسل جدید رهبران چین هم نیست، و به طور قطع به این دلیل هم نیست که ما نقض حقوق بشر در چین، فعالیتهای غیرقابل قبول آن کشور در گسترش سلاح یا بی رغبتی رهبری چین به مطابقت اصلاح سیاسی با اصلاح اقتصادی را نادیده گرفته ایم. ما هرگز این مشکلات را ناچیز نشارده ایم.

با این همه، رابطه چین و آمریکا به دلیلی که فراتر از همه این جزئیات است، بهبود یافته. نه ما و نه چین به مسئله ای حتمی در رابطه مان باور نداریم؛ نه یک مسئله حتمی خوب نه یک مسئله حتمی بد. در عوض ما اکنون بر این باوریم که دیگر بر عهده هر دوی ماست که مسئولیت آینده مشترکمان را بپذیریم. سیاست امنیت ملی به این موضوع به طور مستقیم اشاره کرده است: «ما از ظهور چینی پر قدرت، صلح جو و سعادت مند استقبال می کنیم.» ما همچنین به دنبال رابطه ای سازنده ایم. در واقع ما تا زمانی که چین مسئولیتهایی در خور نقش

جهانی اش را بپذیرد، از نقش جهانی آن استقبال می کنیم و رهبران چین بر همه این مسایل واقفند. نه ترس کاذب از آینده و نه سایه خصومت جنگ سرد، هیچ یک ما را از همکاری در جایی که منافعمان با یکدیگر منطبق است، باز نمی دارد.

گواه صادق در این زمینه کره شمالی است. ممکن است منافع آمریکا و چین در مورد شبه جزیره کره به طور کامل با یکدیگر منطبق نباشد، اما تا حد زیادی این تطابق وجود دارد. هیچ یک از طرفین مایل نیست شاهد گسترش و استقرار سلاحهای اتمی در این منطقه باشد. هیچ یک از طرفین از تماشای اقتصاد در هم شکسته کره شمالی شاد نمی شود، هیچ یک از طرفین مایل نیست بحران پناهندگان در مرز چین بدتر شود و هیچ یک از دیدن حکومت کره شمالی که به قاچاق مواد مخدر و اسلحه و ارز قلابی مشغول است، یا با بهره گیری از سیاست لبه پرتگاه به اخاذی ادواری از همسایگانش می پردازد لذت نمی برد و هیچ یک از طرفین به طور قطع هیچ تمایلی به یک جنگ دیگر در کره شمالی ندارد.

بدین ترتیب ما سعی کرده ایم تا منافع

خواستار امنیتیم و نه ترس. اما به تهدید و حق السکوت تن نمی دهیم که اگر می خواستیم تن دهیم تنها قادر به تضمین تهدیدهایی بیشتر و تلاشهایی بیشتر برای گرفتن حق السکوت می بودیم و ما هیچ یک از گزینه های احتمالی را از دستور کار خارج نمی کنیم. اکنون زمان آن کاملاً فرا رسیده تا کره شمالی رفتارش را تغییر دهد، دست از تهدیداتش بردارد و به نحوی قابل اثبات به برنامه سلاحهای هسته ای خود خاتمه دهد. این همان چیزی است که همه همسایگان کره شمالی در پی آنند و به همین دلیل است که در نهایت به راه حلی دیپلماتیک برای حل این مشکل دست خواهیم یافت. زمانی که این اتفاق بیفتد موفق شده ایم نشان دهیم که سیاستمداری آمریکانه تنها برای پاسخگویی به منافع ملیمان بلکه به طور کلی برای منافع امنیتی بین المللی طراحی شده است. ما نشان خواهیم داد که بی طرفی قدرتهای دیگر در کنار بی طرفی آمریکایی هاست که می تواند به بهترین نحو پیش رود و نه در تقابل با آن.

مشترکمان با چین را به صورت همکاری تمام و کمال و سازنده در مقوله چالشهایی که پیونگ یانگ مطرح کرده است، در آوریم. ما همچنین در این ارتباط با ژاپن، روسیه و کره جنوبی همکاری داریم. دستور کار ما بلند پروازانه است، اما به ثمر خواهد رسید، همان طور که در مذاکره درباره برنامه هسته ای کره شمالی چارچوب شش هرمی حاکی از آن بود. ما این چارچوب را در سپتامبر ۲۰۰۳ به کار گرفتیم و در آینده نزدیک دوباره این کار را تکرار خواهیم کرد. پکن نیز مانند واشنگتن برای چنین دستاوردی سزاوار افتخار و احترام است.

در برخورد با برنامه های خطرناک سلاح هسته ای کره شمالی هنوز راهی دراز در پیش است. همان طور که به مسئولان کره شمالی گفته ایم، ما هیچ قصدی برای تعدی یا حمله به آن کشور نداریم. رییس جمهور بوش طی سفر خود به آسیا در اکتبر ۲۰۰۳ اعلام کرد که، حاضر است حتی مقاصدش را مکتوب کرده و بر کاغذ آورد. ما سیاستمان را به صراحت و صداقت بیان کرده ایم. برای اینکه شبه جزیره کره و همسایگانش را احاطه کنیم، به دنبال صلحیم و نه جنگ، و

منافع و مسئولیتها

ما نباید صلح کنونی میان کشورهای جهان را مسلم فرض کنیم. صلح امروز تنها عهده دار مسئولیت خود نیست. ما باید با صبر و حوصله روی آن کار کنیم و به این بیندیشیم که جنگهای بزرگ به رغم باور گسترده همگان مبنی بر اینکه دیگر هرگز چنین اتفاقاتی رخ نخواهد داد، در گذشته در گرفته است. روشن است که می خواهیم منزلت انسان و دموکراسی را ارتقاء دهیم و به مردم کمک کنیم تا خود را از فقر برهانند و در سیستم نامناسب سلامت عمومی جهانی تغییر ایجاد کنیم. ما هم اکنون در حال پیگیری این اهداف هستیم. اما تنها اگر بتوان از صلح عمیق دورانمان آن طور که رییس جمهور گفته اند محافظت و دفاع کرد و آن را تعمیم داد، قادر به پیگیری این اهداف خواهیم بود تا هر زمان که به نتیجه برسیم. نباید اشتباه کرد، اینها اهداف محوری سیاست آمریکا در سده بیست و یکم است. ما با تروریسم مبارزه می کنیم چون باید این کار را بکنیم، اما به دنبال دنیایی بهترییم چون می توانیم باشیم، چون میل ما و سرنوشت ما این گونه است. به این دلیل است که خود

را به دموکراسی، توسعه، سلامت عمومی جهانی و حقوق بشر و همچنین به پیش شرطی برای ساختار مستحکم صلح جهانی متعهد می دانیم. اینها زیور و زینتی غلط انداز برای دلبستگی هایمان نیستند، بلکه خود دلبستگیهای ما هستند، اهدافی که قدرتمان در خدمت آن است. امروزه انگیزه های ایالات متحده در برخی از ممالک مورد انتقاد قرار گرفته اند. اما با بسط و حفاظت و دفاع از صلحی که مردم آزاده در سده بیستم به دست آوردند، خواهیم دید که در سده بیست و یکم از ایالات متحده در نگاه جهانیان رفع اتهام خواهد شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی پژوهشی
پایه علمی علوم انسانی